

شعر بهتر است یا نثر
(مقابله آراء و دیدگاه‌ها در ادب فارسی و عربی)

حسین شمس آبادی*

دانشیار در رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری

(۱۷۶-۱۵۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۲/۰۴

چکیده

مسئله برتری شعر یا نثر و سخن درباره هر یک، مسئله تازه‌ای نیست، بلکه همزمان با پیدایش دانش‌های زبانی، یعنی: نحو، بیان و بلاغت مطرح گردید و به عنوان مشکلی حل نشدنی تاکنون باقی مانده است. بطور کلی ادبا و اندیشمندانی که به این موضوع پرداخته‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی طرفدار نظم یا شعرند و گروه دیگر طرفدار نثر. در این میان گروه سومی نیز وجود دارد که دیدگاه منصفانه‌ای داشته و تاکید دارند که این برتری از پایه و اساس لزومی ندارد و روا نیست چنین کاری انجام پذیرد. به هر روی هرگز نمی‌توان حکم به برتری قطعی یکی بر دیگری یا ناتوانی یکی از آن دو در مقایسه با دیگری داد؛ زیرا بن‌مایه نظم و نثر یکی است، اما می‌توان گفت که شعر، هنر انتقال احساس از طریق کلام موزون است همانگونه که نثر، هنر انتقال اندیشه از طریق کلام منشور است.

واژه‌های کلیدی: شعر، نظم، نثر فنی، برتری، پیروان، نقد، دیدگاه‌ها.

مقدمه

مسئله برتری شعر یا نثر و سخن درباره هریک، مسأله تازه‌ای نیست، بلکه همزمان با پیدایش دانش‌های زبانی، یعنی: نحو، بیان و بلاغت مطرح گردید و به عنوان مشکلی حل‌نشده تاکنون باقی مانده است با این تفاوت که شکل و اصول بررسی این برتری و مقایسه با دوران گذشته اندکی فرق دارد. بطور کلی ادبا و اندیشمندی که به این موضوع پرداخته‌اند به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی طرفدار نظم یا شعرند و گروه دیگر طرفدار نثر. این طرفداری گاهی از شکل طبیعی خود خارج گردیده و به افراط کشیده شده است. در این میان گروه سومی نیز وجود دارد که دیدگاه منصفانه‌ای داشته و تاکید دارند که این برتری از پایه و اساس لزومی ندارد و روا نیست چنین کاری انجام پذیرد؛ زیرا هر یک از این دو گونه، چه نظم و چه نثر، ویژگی‌ها، شیوه‌ها، مشکلات، راهها، گونه‌ها و تعابیر خاص خود را دارد و هریک را محاسنی است و معایبی. و اگر قرار باشد برتری صورت پذیرد باید در برخی جوانب باشد نه در کل مسأله. به هر روی «باید دانست که آنچه درباره فضیلت سخن و سخنرانی گفته‌اند همانا مربوط به همان سخن ادبی است که مایه امتیاز افراد انسان از یکدیگر می‌شود، نه اصل قوت نطق و گویایی که صفت عام مشترک میان همه افراد انسان و موجب امتیاز وی از دیگر حیوانات است». (همایی، بی تا: ۱)

در این نوشته تلاش می‌شود تا به ویژگی‌ها و برتری‌های هر یک از شعر یا نثر که زیر گروه سخن ادبی بشمار می‌روند پرداخته شود. اما برای اینکه بتوانیم به سخن ادبی (شعر و نثر فنی) بپردازیم؛ بیش از هرچیز، باید تصویری روشن از پدیده کلی‌تر، که این نوع سخن زیر مجموعه آن است داشته باشیم. این پدیده چیزی نیست جز هنر!

هنر و ادبیات

با وجود همه تعاریفی که تاکنون از هنر داده شده، آنچه را می‌توان به وضوح، به عنوان یکی از ویژگی‌ها برحسته کرد چیزی نیست جز «برانگیزاندن». به تعبیر دیگر؛ آنچه این پدیده را از تمامی حوزه‌های دیگر معرفت جدا می‌کند خصوصیت برانگیزاندگی آن است. اینکه قادر است به عنوان یک پدیده ثانوی، همان حسی را تولید کند که هنرمند

را برانگیخته است. پدیده تأثیرگذاری، جانمایه اصلی هنر است. بی آنکه بخواهیم به جنبه‌های ارزشی و مثبت و منفی پردازیم می‌توانیم بپذیریم که: هراتر اگر برانگیزاند هنراست.

در کنار واژه بعنوان ماده اولیه سپس جمله، عنصر دیگری به نام هماهنگی و تناسب قرار دارد. این عنصر هم سازنده شکل شعر است، هم آن پدیده بنیانی است که از آن به عنوان موسیقی کلام یاد می‌کنند. آنچه شعر را از غیر شعر جدا می‌کند و همچنین آنرا به عنوان یک اثر هنری از انواع دیگر هنر متمایز می‌سازد، همین عنصر است. در اینجا است که شعر به عنوان یک هنر کلامی از انواع دیگر هنر کلامی همچون نثر جدا شده و شخصیت مستقل می‌یابد. و همین ویژگی است که برخی را واداشته تا شعر را بر نثر برتری دهند. «ابن سینان خفاجی» در «سیر الفصاحه» می‌نویسد: «کسانی که نظم را بر نثر رجحان داده‌اند؛ دلیلشان این است که نظم به کلام رونق می‌بخشد و از نظر آهنگ کلام و موسیقی، حالت طربی در خواننده یا شنونده ایجاد می‌کند که مراعات آن در نثر ممکن نیست.» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۰؛ الخفاجی، ۱۹۶۹: ۸۸)

بنظر می‌رسد ابوحیان توحیدی^۱ دیدگاهی بیطرفانه و منصفانه داشته باشد؛ زیرا هنگامی که وزیر ابو عبدالله العارض در شب بیست و پنجم، پرسش‌های خود را چنین مطرح می‌کند که مراتب نظم و نثر چیست؟ هر دو به کجا ختم می‌شود؟ و بر چه شکلی یکسانند؟ کدامیک سودمندتر است و جزء صنعت بشمار می‌رود یا شایسته نوآوری و خلاقیت است؟ ابوحیان با موضعی بیطرف و با دیدی مثبت پاسخ وزیر را می‌دهد و می‌گوید ماده و ابزار هر یک از نظم و نثر در اصل یکی است و عقیده دارد که میزان بکار گرفتن این ماده و توانایی در چیرگی بر آن تا جایی که با طبع آدمی تناسب داشته باشد معیار برتری هریک از نظم و نثر بشمار می‌رود. توحیدی پس از آن آراء هر دو گروه موافق و مخالف را بی هیچ مداخله و یا تفسیری بیان می‌کند به گونه‌ای که طرفداران نثر گمان می‌کنند که توحیدی از آنهاست و طرفداران شعر نیز به هنگام شرح آراء خود فکر می‌کنند توحیدی با آنهاست.

شیوه توحیدی شیوه اندیشمندی است که بیطرف بوده و برای پرداختن به هر

مساله‌ای، موضوع را هدف اصلی خود قرار داده و پس از بررسی و نقد و گاهی افزودن چیزی در رد یا تایید، حقیقت را بیان می‌کند.

طبیعی است که منتقد یا اندیشمند باید به دیدگاه‌های خود تعصب داشته باشد ولی شایسته نیست که اندیشه دیگری را خراب کند یا چیزی را باب میل خود به دیگران بفهماند. لازمه نقد، بیطرف بودن و صرفاً به موضوع پرداختن است. به همین سبب است که ابو حیان در خصوص زیاده روی بیش از حد برخی از متعصبان اظهار تاسف می‌کند؛ زیرا تعصب کورکورانه از رأی یا نظری، به دوری از حقیقت می‌انجامد و فرد را به اشتباه می‌اندازد. وی بر این باور است که زیاده روی بیش از حد، ناشی از سرشت‌های گوناگون است و از بین بردن آن، امر غیرممکنی است. در همین زمینه ابو حیان می‌گوید: «پاسخ این بود که از نو سخن گفتن درباره سخنی که پیشتر گفته شده و شاید برخی آن را پذیرفته باشند بسیار دشوار است. گفت: چرا؟ گفتم: زیرا سخن درباره موضوعات گوناگونی که برای نخستین بار مطرح می‌شود دارای شکل‌ها و تردیدهایی است که گاهی پذیرفته یا رد می‌شود و فضای آن بسیار گسترده و زمینه‌های آن گوناگون است. اما سخن درباره سخنی که گفته شده، به نقطه آغاز برگشتن است و بعضی از موضوعات با دیگری تداخل پیدا می‌کند و اشتباه می‌شود و به همین دلیل است که نحو به دلیل شباهت به منطق بسیار دشوار است و نثر و شعر نیز همین گونه‌اند.

درباره شعر و نثر، سخنان بسیاری گفته شده و ضمن رقابت قابل قبول با یکدیگر، هر دو را به زیبایی توصیف و حد انصاف را رعایت کرده‌اند جز اندکی که زیاده روی کرده و راه تعصب را پیموده‌اند؛ زیرا چنین کسانی با این صفات همیشه مغرورند و به همین نسبت یا توانایی بیان دلیل و حجت را ندارند و یا از رسیدن به اهداف خود ناتوانند؛ این همان آفت موجود در امور دین و دنیا است که هیچ امیدی به نابودی آن نیست؛ زیرا از سرشت‌های مختلف و عادات بد نشأت گرفته است؛ اما با وجود این، من با تمامی موانع بر سر راه در مسیر این اقدام طاقت فرسا، آنچه را که از بزرگان و اندیشمندان فرا گرفته‌ام بیان می‌دارم و اگر در این راه مشکلی برایم پیش آید با شرح اضافی و فراگیری موضوع، استوار و محتاطانه آن مشکل را بر طرف می‌سازم اگرچه

امیدی به آن نباشد و این آفریدگار است که یاریگر همگان است». (توحیدی، بی تا: ۱۳۱/۲)

یگانگی ریشه

به نظر می‌رسد ابو حیان با استاد خود ابوسلیمان در یگانگی ریشه و اصل شعر و نثر از این حیث که هر دو متکی بر کلام یا سخنند هم نظرند. در همین باره می‌فرماید:

«سخن در نگاه نخست یا فی البداهه است یا با دقت نظر و تامل؛ و یا اینکه ترکیبی از هر دوی آنهاست. برتری فی البداهه بودن سخن در خالص بودن آن است و برتری سخن با تامل و دقت نظر در نتیجه بخش بودن آن است و برتری نوع سوم یعنی ترکیبی از فی البداهه بودن و با تامل و دقت نظر بودن در کاملتر بودن آن است. اما عیب فی البداهه بودن سخن در کمتر بودن نقش خرد در سخن است و عیب دومی در کمتر بودن نقش حس و عیب سومی نیز به میزان ضعف و قدرت هریک از خرد و حس است با این تفاوت که اگر سخن مرکب از فی البداهه و با تامل، به دور از تکلف و دشوارگویی باشد سخنی پذیرفتنی، زیبا و دلنشین می‌گردد که سینه‌ها آنرا در بر گرفته و گوش‌ها آنرا می‌ربایند و مجلس‌ها به آن گوش فرا می‌دهند و رقبا با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. و برتری حقیقی میان سخنوران و بلیغان نظم و نثر نیز به این سخن مرکب بستگی دارد. و گاهی چنین رخ می‌دهد که نقش عقل در فی البداهه بودن سخن و نقش حس نیز در سخن همراه با تامل و دقت نظر روشنتر است، اما این امر به ندرت اتفاق می‌افتد». (توحیدی، بی تا: ۱۳۲/۲)

از لابلای این سخن توحیدی چنین فهمیده می‌شود که وی هرگز حکم به برتری قطعی یکی بر دیگری یا ناتوانی یکی از آن دو در مقایسه با دیگری نداده است؛ زیرا بن‌مایه نظم و نثر یکی است و ساخت سخن به دو شیوه مستقل در تئوری و جدا ناپذیر در عمل انجام می‌پذیرد که هر شیوه خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد؛ و هر چقدر بتوانیم به هنگام ترکیب، کاستی‌ها را برطرف کنیم و خوبی‌ها را بیشتر بکار ببریم، به همان اندازه زیبایی و آراستگی هریک از شعر یا نثر افزایش می‌یابد. به همین دلیل گاهی در نثر چیزهایی دیده می‌شود که می‌توان آنرا بر شعر برتری داد و همچنین است شعر. از دید منفی نیز گاهی به سبب ضرورت، این نکته صادق است که باعث عدم برتری یکی بر

دیگری می‌شود. به عبارت بهتر؛ برتری میان متون نثر یا شعر بر همین پایه صورت می‌پذیرد. به هر روی به نظر می‌رسد بسیاری از بزرگان عرصه ادب در کنار رویکردها و دیدگاه‌های خود در پیروی از شعر یا نثر، به این یگانگی ریشه باور دارند؛ کسانی چون صاحب منهج البلغاء و سراج الأدباء آشکارا ضمن پیروی خود از شعر به این نکته نیز اشاره کرده‌اند. (قرطاجنی، ۱۹۸۶: ۱۲۶)

پیروان نثر

پیروان نثر و طرفداران آن بر این باورند که نثر اصل و پایه سخن است و شعر فرع آن. و به همین دلیل، اصل از فرع بهتر است و فرع از اصل ناقص‌تر؛ ولی هریک را خوبی‌ها و بدی‌هایی است. خوبی‌های نثر بر کسی پوشیده نیست؛ چه اینکه همه مردم در آغاز سخنشان از نثر استفاده می‌کنند و در مرتبه دوم به انگیزه‌ای عارضی و علتی انگیزاننده و موضوع خاصی به شعر می‌پردازند.

توحیدی از زبان پیروان نثر دلیلی دیگر را یادآور می‌شود که در ادبیات فارسی عکس آنرا می‌یابیم. وی می‌گوید: «از خوبی‌های دیگر نثر این است که کتب آسمانی با توجه به تفاوت زبان‌هایشان که با تایید پروردگار بر زبان پیامبران نازل شده است همگی به نثر ساده نوشته شده‌اند و وزن‌هایی متفاوت و ساختاری گوناگون از یکدیگر، بدون پیروی از وزن و عروض دارند». (توحیدی، بی تا: ۱۳۲/۲)

اما ملک الشعرای بهار دیدگاهی جز آنچه آمد نشان می‌دهد. و می‌گوید: «یکی از اختصاصات نژاد آریایی آنست که قدیمی‌ترین پیغمبران و راهنمایان آن مردم، چه در هند، چه در ایران و چه در یونان، شعرا بوده‌اند. راز و نیازهای روحانی و جذاب آنان با خدای یگانه، دلیل بزرگی روح و قوت فکر و قریحه گوینده است که در چنان عصری زنجیر تقالید دیرینه و بند و کمند اوهام را گسسته و به یگانگی ذات واجب الوجود ایمان آورده است. قدرت طبع و لطف سلیقه و تاثیر نفس گوینده را نیز می‌رساند». (گلبن، ۱۳۷۰: ۶/۱)

از دیگر خوبی‌های نثر همچنین می‌توان به یکپارچگی و یکنواختی آن اشاره کرد که از تکلف بدور است و کاملاً خالص و بدور از هر گونه شائبه‌ای است. بطور کلی

یکپارچگی و یکنواختی در چیزی نشانه خوبی، پایداری، زیبایی و تمیزی آن است. در تایید این سخن می‌توان خاطر نشان ساخت که آدمی از آغاز کودکی تا پایان عمر خود تنها و تنها به شیوه نثری سخن می‌گوید و تنها آنرا فرا می‌گیرد، اما سخن منظوم چنین نیست؛ زیرا نظم صنعتی بشمار می‌رود که صاحب آن باید آنرا بسازد. مگر نه این است که شعر در حصار عروض قرار دارد و اسیر وزن و ترکیب است و شاعر باید که مراقب وزن باشد که نشکند و دچار زحافات عروضی نشود؛ چه در غیر این صورت از ارزش آن کاسته خواهد شد و آسیب‌های بسیاری آنرا در بر می‌گیرد. اگر گفته شود که نظم در ذوق و سلیقه، بیشتر از عروض است و عروض در مرتبه بعدی جای دارد و ذوق و سلیقه نیز امری فطری است چنین پاسخ داده می‌شود که گرچه ذوق فطری است اما دست پرورده اندیشه است و اندیشه نیز کلید دستاوردهای بشری است همچنان که الهام در خدمت اندیشه و اندیشه کلید امور الهی است.

از دیگر برتری‌های نثر این است که نثر از تکلف بدور است و نیازی به ضرورتی همانند ضرورت شعری ندارد؛ همچنین از عذر و بهانه و تقدیم و تاخیر و حذف و تکرار و دیگر مسایلی که در کتب بلاغی و عروضی وجود دارد بی‌نیاز است.

بنابراین نثر از خرد و اندیشه است و نظم از حس؛ و بدلیل قرار گرفتن نظم در لابلائی حس است که آفت بر آن وارد شده و ضرورت بر آن چیره گشته است و نیازمند چشم پوشی از آنچه که در نثر جایز نیست، شده است. (توحیدی، بی تا: ۱۳۷/۲)

بسیاری از پژوهشگران شعر را مفسر احساسات آدمی می‌دانند و نثر را مبین رویدادها؛ و با همین نگرش میان این دو تفاوت قائل می‌شوند. (رستگار فسایی، ۱۳۹۱: ۱۹)

به بهتر سخن، شعر را هنر انتقال احساس از راه کلام موزون دانسته همانگونه که نثر را هنر انتقال اندیشه از راه کلام منثور. درست است که در هر دو هنر، «اندیشه و احساس» با هم بکار گرفته می‌شود، اما در شعر «احساس» مقدم است و در نثر «اندیشه». در شعر، هنر چگونگی برانگیختن حس، شکل را می‌سازد و در نثر هنر چگونگی بیان اندیشه، سازنده شکل است. پس تفاوت اصلی شعر و نثر در شکل بیان اندیشه و احساس و مسأله تقدم و تاخر هر کدام است نه هیچ چیز دیگر!! بر این پایه،

شیوه کار در شعر با شیوه کار در نثر فرق می‌کند؛ چون هدف متفاوت است. هدف در نثر رساندن امر ذهنی یا بیرونی به ذهن خواننده است که نویسنده باید برای دریافت آسان خواننده، به توصیف جزئیات بپردازد، اما چون هدف در شعر رساندن حالت درونی است، بر این پایه نیاز نیست همه مناظر بیرونی در ذهن شنونده توصیف گردد. از برتری‌های دیگر نثر این است که پیامبر(ص) در حال امر و نهی و دریافت خبر و خبر رسانی، هدایتگری و موعظه‌گری، خرسندی و خشمگینی، فقط با نثر سخن می‌گفت و بدلیل آنکه نظم در ارزش از نثر کمتر است از نظم استفاده نکرد و اگر هر دو در یک اندازه بودند حتما پیامبر از هر دو استفاده می‌کرد ولی می‌بینیم که پیامبر از بهترین و برترین سخن که در همه جا بکار می‌رود و سودمندتر است استفاده می‌کند. همچنین اگر در نویسندگان علم بلاغت و سخنورانی که از کشور دفاع می‌کنند و درباره موضوعات گوناگون آن سخن می‌گویند درنگی کنیم خواهیم دید که آنان همه ویژگی‌های شعر را در خود دارند و اینجاست که شعر مظلوم واقع شده و به اصطلاح از نثر کم می‌آورد در نتیجه نمی‌توان به شعر بالید. پس کجاست آن وزیر یا پرده دار خلیفه و یا خود خلیفه تا به شعر ببالد و همیشه به آن اشاره کند؟! و کی شده که وزیری برای خدمتگذاری یا بزرگداشت شاعری اقدام کند؟! و چه زمان اتفاق افتاده که وزیر به امید شاعری به انتظار نشسته باشد! بلکه برعکس، شعراء همیشه در پیشگاه خلیفه یا وزیر یا امیر به نشان التماس برای دریافت پاداش با چهره‌ای معصومانه ایستاده‌اند. این مگر خواری و ننگ نیست؛ ترس از نومیدی و محروم شدن نیست؛ ترس از راندن آنان از دربار با کلمات زننده نیست؛ اما خداوند بلند مرتبه با نیکی همیشگی و بی پایانش جایگاه نویسنده و صاحب بلاغت را بالا برده است. (توحیدی، بی تا: ۲/ ۱۳۷-۱۳۸)

برتری‌های نثر

از لابلای آنچه گذشت می‌توان موارد برتری‌های نثر بر شعر را آنهم از زبان پیروان نثر چنین خلاصه کرد:

۱- نثر اصل و پایه سخن است و آدمی برای بیان اندیشه‌ها و احساسات خود از آن کمک می‌گیرد اما شعر فرع است و فقط بهنگام نیاز یا ضرورت از آن استفاده می‌شود.

۲- نثر از تکلف بدور است و به روانی طبع نزدیک. بنابراین نثر به هنر نزدیکتر است. اما شعر تصنعی است و در حصار عروض و اسیر وزن و یکنواختی است همراه با مراعات سلامت وزن و شکسته نشدن آن و پرهیز از انواع زحافات عروضی.

۳- نثر نیازی به نزدیک شدن به دربار خلفا و وزراء جهت تکسب و دریافت پاداش ندارد برخلاف شاعر که تنها از همین راه روزی می‌گیرد.

۴- یکپارچگی و یکنواختی در نثر بسیار آشکار است که از عناصر یک کار هنری بشمار می‌رود؛ این یکپارچگی الهی است و علت آن به سبب طبیعی بودن ریشه آن است و عقلی است حال آنکه شعر یا نظم، حسی است.

۵- نثر از این جهت بر شعر برتری دارد که بیشتر کتب آسمانی به نثر نازل شده‌اند و پیامبر از نثر استفاده می‌کرد نه شعر.

بنظر می‌رسد این ادعاها همگی بر وفق مراد ابو حیان بوده و تنها می‌توان گفت که این ادعاها گمان‌هایی هستند که به پایه‌های درستی نیازمندند؛ زیرا همانطور که می‌بینیم برتری میان نظم و نثر سالم و درست صورت پذیرفته است.

اگر بخواهیم نظر درستی از پیروان نثر را بیان کنیم بایستی به نظرات قلشندی در «صبح الأعشى في صناعة الإنشاء» گوش فرا دهیم. زیرا قلشندی خود نویسنده‌ای برجسته و نامی در جهان عرب بشمار می‌رود و سال‌های زندگی خویش را در امر نویسندگی سپری کرد و سپس این اثر ارزشمند را از خود بجای گذاشت.

وی در مبحث برتری نثر بر شعر می‌گوید: «گرچه شعر را فضیلتی ویژه خود می‌باشد و برتری دارد که جز شعر چیز دیگری در این برتری سهم نیست مانند یکسانی، وزن، برابری قافیه، ماندگاری شعر در گذر زمان، زود حفظ کردن آن، بالا بردن ارزش و جایگاه یک نفر با مدح و کاستن ارزش و بی اعتبار کردن فردی با هجاء، تأثیر بر جان و روان مخاطب، دارا بودن شواهد زبانی و نحوی و دیگر علوم ادبی، بهره‌گیری در تفسیر قرآن کریم، دیوان العرب بودن، بازگو کننده زندگی و تاریخ مردمان، و برتری‌های بسیار و بیشمار دیگر؛ با وجود این نثر از شعر در جایگاه بالاتر و والاتری قرار دارد و از نظام خوبی بهره‌مند است؛ چه اینکه شعر در قالب وزن و قافیه که شاعر را وادار به افزایش

یا کاهش در آوردن واژگان و تقدیم و تاخیر، قصر ممدود و مد مقصور، صرف ما لا ینصرف و منع ما ینصرف من الصرف، بکاربردن واژه مردود، جایگزین کردن واژه فصیح با غیر فصیح، پناه بردن به ضرورات شعری می‌کند مقصور است. اما سخن نثری در دام هیچ یک از این دشواری‌ها نمی‌افتد و اصلاً به آنها نیازی ندارد، در نتیجه واژگان همیشه تابع معاینند نه بر عکس همچون شعر. در تایید این مدعا نمونه ای می‌آوریم: هرگاه بخواهیم معانی نثر را به نظم برگردانیم از ارزش آن کاسته می‌شود، مثلاً به این سخن از حضرت علی(ع) «قیمة کل امرئ ما یحسونه» (نهج البلاغه، حکمت ۸۱) ارزش هر کسی به اندازه کار نیکی است که انجام می‌دهد) توجه کنید که شاعر آنرا چنین به نظم کشیده است:

فِیَا لَأُنْمِیْ دَعْنِیْ أُغَالِیْ بِقِیْمَتِیْ فَقِیْمَةُ كُلِّ النَّاسِ مَا یُحْسِنُونَهُ

در اینجا واژگان افزایش یافته، اما از زیبایی سخن کاسته شده است؛ آوردن کل مفهوم در یک مصراع سبب گردیده که شاعر جهت رعایت وزن مصراع نخست، واژگان دیگری بدان بیافزاید، بنابراین افزودن فاء در «فقیمة» نامناسب و سنگین است و نیازی به آن نیست. جایگزین کردن «ناس» بجای «امرئ» نیز از لطافت و زیبایی آن کاسته است. تغییر «یحسونه» به «یحسنونه» و قرار گرفتن دو نون میان حرف ساکن، نامناسب است. اما اگر معانی شعر را به نثر برگردانیم در خواهیم یافت که از واژگان کاسته شده و به مفهوم افزوده شده است. متنی در توصیف قلعه‌ای که کشتگان دشمن چون دانه هاو مهره‌های افسون بر دیوارهای آن آویخته شده‌اند چنین می‌سراید:

وَ کَانَ بِهَا مِثْلُ الْجُنُونِ فَأَصْبَحَتْ وَ مِنْ جُثِّ الْقَتْلِ عَلَیْهَا تَمَائِمٌ

وزیر ضیاء‌الدین ابن اثیر همین مفهوم را به گونه‌ای زیبا و دلنشین به نثر آورده است: «و کأنما کان بها جنون فبعث لها من عزائم عزائم و علق علیها من رؤوس القتلی تمائم». آوردن توریه در عزائم با ذکر جنون نیز بر زیبایی آن افزوده است. (قلقشندی، بی تا: جزء نخست، ص ۵۸)

زان پس قلقشندی بر این برتری دلیل دیگری می‌آورد و به نزول قرآن کریم بگونه نثر اشاره می‌کند و تاکید دارد که پروردگار آن را به شکل نظم فرو نفرستاده است: «و ما

هو بقول شاعرٍ قليلاً ما تؤمنون» (الحاقه/۴۱) و «و ما علمناه الشعرَ و ما ينبغى له» (یس/۶۹) زیرا در نظر او اهداف شعر خالی از دروغ، مبالغه، اغراق، آوردن صفات غیر واقعی، شهادت دروغین، دشنام دادن و... نیست، اما اهداف نثر بویژه در شکل خطبه و ترسل بسیار والا و ارزشمند است؛ برای اینکه خطبه‌ها بر پایه سپاس از خداوند و ستایش از ذات اقدسش، تقدیس و توحید سپس درود فرستادن بر پیامبر، ذکر آخرت، کناره‌گیری از دنیا و تشویق بر کار نیک و... استوار است و ترسل نیز مصلحت کشور و مردم را در نظر می‌گیرد». (قلقشندی، بی تا: جزء نخست، ۵۹ و ۶۰) به نظر می‌رسد قلقشندی نیز نتوانسته است در زمینه برتری نثر بر شعر حکم قاطعی صادر کند؛ چه وی در بخش دیگری از همین کتاب، به موضوع نیاز نویسنده به شعر می‌پردازد. و اگر به نتیجه‌گیری پایان مقاله توجه کنیم در خواهیم یافت که همه صاحب‌نظران به ارزش‌های هر یک اشاره داشته و نیازمندی هریک از شعر یا نثر را به دیگری بیان کرده‌اند.

پیروان شعر

ادبیات هر ملتی به سبب گستردگی زمینه‌های آن در موضوع، اهداف و اغراض، فرصت مناسبی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد تا برای پژوهش و دستیابی به یافته‌های نو، از زاویه دید خود در ژرفای جنبه‌های وجودی آن فرو روند. گستردگی ادبیات موجب گردیده تا ادباء خود نیز راه مشخصی را اختیار کرده و در همان راه تا مرز پختگی و استادی گام بردارند. یکی از این دیدگاهها؛ نگاه حرفه‌ای به ادبیات، بویژه شعر است. براستی آیا ادبیات - خواه شعر و خواه نثر و داستان نویسی - را نیز همچون اسلحه سازی و آهنگری و... می‌توان حرفه بشمار آورد؟! مثلاً شاعری بگویند من حرفه شاعری را برگزیدم. مسأله حرفه‌ای بودن شعر را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد: نخست جنبه اجتماعی که مربوط به شاعر متکسب می‌شود و دیگری جنبه ابتکار و خلاقیت و نوآوری که به شعر مربوط است. اما از نگاهی دیگر؛ ارسطو شعر را در زمره هنر دانسته و معتقد است آنگونه هنر که بوسیله لفظ از امور تقلید می‌کند، خواه آن لفظ بصورت نثر باشد و خواه شعر،... تا به امروز نام خاصی ندارد. و عادت مردم بر این است که لفظ شاعر را بر همه اطلاق می‌کنند، لیکن آنها را نه از بابت موضوع و ماهیت

کارشان شاعر می‌خوانند، بلکه فقط از بابت وزنی که در سخنان خویش بکار می‌برند. چنانکه اگر کسی هم مطلبی از مقوله علم طب را به سخن موزون ادا کند بر سبیل عادت او را نیز شاعر می‌خوانند. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۱۳-۱۱۴)

دکتر شفيعی کدکنی با تکیه بر نظر ارسطو در فن شعر، به نکته بسیار مهم و با ارزشی در شعر و برتری آن اشاره دارد و صرف سخن منظوم را شعر حقیقی نمی‌داند. او می‌گوید: دید ویژه شاعر در لحظه بیداری در برابر نوعی ارتباط میان طبیعت و انسان (یا طبیعت با طبیعت) ما را به جهانی دیگر می‌کشاند؛ جهانی که تازگی دارد و با اینکه اجزاء آن ساده و عادی و در دسترس همه است نوع ترکیب آن یعنی طرز پیوند برقرار کردن شاعر میان انسان و طبیعت چیزی است تازه و پرداخته تخیل او. وی شعر یا سخن منظوم و موزون را برتر از نثر نمی‌داند و با اشاره به اینکه «خیال شاعرانه، در وزن و مفهوم شعر منظوم محصور نیست، تاکید دارد، بسیاری از تصرفات ذهنی مردمان عادی یا نویسندگان در محور همین خیال‌های شاعرانه جریان دارد و می‌توان آنرا شعری دانست که در قالب نثر بیان شده است. یعنی عنصر اصلی شعر و بیان شاعرانه در آن هست. و فراتر از قلمرو شعر و نثرهای ادبی، دامنه این خیال‌ها نیز در حوزه بیان مردم عادی و گفتارهای معمولی دیده می‌شود. (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲-۶)

ویژگی های شعر

پیش از اینکه به ذکر برتری‌های شعر بر نثر پرداخته شود، باید از ویژگی‌های آن سخن گفته شود؛ زیرا شعر دانشی است که دارای اصول، قوانین، قواعد و ویژگی‌هایی است که آنرا به عنوان یک هنر مستقل و به خود وابسته، از دیگر انواع ادبی جدا می‌سازد. آدمی هرگز نمی‌تواند از شعر بی‌نیاز باشد؛ چه در این صورت شعر هویت خود را از دست خواهد داد. شعر دارای فرهنگ عمیقی است و به تمامی آنچه که شاعر به آنها احاطه دارد شناخت گسترده‌ای دارد. بنابراین اگر شاعری به صفت‌های گوناگون اشیاء و حیوانات آگاهی نداشته باشد و از مواقع ستارگان و زمان ظهور یا پنهان شدن هر یک یا رویدادهای تاریخی و شخصیت‌ها و گیاهان و ویژگی‌های آنها و .. اطلاعی نداشته باشد بر وی بسیار خرده گرفته می‌شود. پس آگاهی و سطح دانش و میزان گستردگی

این دانش یکی از مهمترین موارد ارزیابی شاعران از یکدیگر است. شعر علاوه بر این ویژگی علمی و فرهنگی، سند معتبر زندگی انسان‌ها نیز بشمار می‌رود. شعر در عصر پیش از اسلام در جهان عرب با عنوان دیوان عرب شناخته می‌شد که تمامی دانش و احکام در آن جای گرفته و به آن استناد می‌شده است. شعر سند معتبر و با ارزشی از جامعه شاعر و کلیه مظاهر و رویدادها و دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، هنری، علمی و انسانی آن قلمداد می‌شود. در واقع به عنوان شناسنامه آن جامعه است. گفتنی است که هر ملتی دو اثر با ارزش از خود بجای می‌گذارد: یکی اثر علمی که در دستاوردها و معارف علمی نمایان است و دیگری اثر ادبی که شامل آثار هنری ادبی است.

از دیگر ویژگی‌های شعر این است که شعر با حالات روحی روانی شاعر، رابطه تنگاتنگی دارد. حالات روحی روانی شاعر تاثیر بسزایی در آفرینش یک اثر فکری ارزشمند دارد. مثلا شعری که در رثاء سرآمد دوران خود بوده اند اغلب از کسانی که دارای حالات روانی خاص رثایند و در طول زندگی خود با مصایب و اندوه‌ها روبرو بوده‌اند و یا یکی از عزیزان خود را از دست داده‌اند. در حقیقت، این حالات است که شاعر را به نوع آوری، ابتکار و خلاقیت واداشته است.

عامل زمان نیز یکی از عواملی است که شعر را تحت تاثیر خود قرار داده است. اگر نگاهی به ظهور اسلام داشته باشیم درخواهیم یافت که اسلام تاثیر شایانی در تحول شعر فارسی و عربی گذاشته است. روشن است که اگر ظهور اسلام و انتشار دین آن در سراسر جهان نبود، ادبیات فارسی و عربی شاهد چنین پیشرفتی نبود. مسأله معراج پیامبر اسلام از مهمترین موضوعاتی است که فکر ادیبان و شعرای فارسی زبان و عرب را بخود مشغول داشته و دارد. نمونه آنرا در زبان فارسی در منظومه منطق الطیر اثر عطار بخوبی می‌بینیم.

برتری‌های شعر

به هر روی، نظم یا شعر نیز پیروانی دارد که در هر شرایطی از آن دفاع کرده و ویژگی‌ها، محاسن و مزایای آنرا دریافته و سرانجام آنرا بر نثر برتری می‌دهند:

▪ درست است که شعر از بطن نثر سر بر آورده و پس از آن قرار دارد، اما این امر بدلیل پیشرفت شعر است و نه بدلیل عقب ماندگی آن، چه اینکه شعر هنری است دارای اصول و قوانین و رموز، همچنانکه شعر از جایگاهی بس والا برخوردار است که هیچ کس جز توانمندان و دانایان این هنر نمی‌توانند به آن پردازند.

▪ شعر گونه‌ای موسیقی است بر خلاف نثر و این شعر است که با آن آواز سر می‌دهند و آواز نیز نزد همگان محترم است و تاثیر شگرفی بر شنونده می‌گذارد و برای روحیه آدمی و عقل او سودمند است و شادی آور بوده و تمامی اندوه را بدور می‌سازد و یاد گذشته را زنده می‌کند. (توحیدی، بی تا: ۱۳۶/۲)

شعر در حقیقت چیزی نیست جز شکستن نرم زبان عادی و منطقی. در گفتگوی عادی، در کتب علوم، در گزارش‌های رسمی، زبان حالتی دارد که همه کس با آن یک نوع برخورد دارد. با اندکی تغییر همه کس یک مفهوم را به یک نوع ادا می‌کند، اما زبان شعر عبارت است از شکستن این نرم. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۴۰)

▪ شعر به دلها نزدیک‌تر است و مردمی‌تر و پند و اندرز بسیاری در بر دارد. ابوحیان در این باره می‌گوید: «درباره برتری شعر بر نثر چیزهای زیادی از دانشمندان شنیده‌ایم که آسمان دانششان چون باران تند و دریای ادبشان خروشان و بوستان فضلشان شکوفه و پر گل و خورشید حکمتشان تابناک، آتش بلاغشان شعله‌ور است و من تا جایی چیزهایی از آنها بیاد دارم برایتان نقل می‌کنم باشد که حقشان به نوعی ادا و یادشان در طول زمان زنده نگه داشته شود». (توحیدی، بی تا: ۱۳۶/۲)

▪ از برتری‌های شعر بر نثر این است که شعر به تنهایی یک صنعت بشمار می‌رود و درباره قافیه و عروض و اوزان آن بسیار سخن گفته‌اند و به خوبی می‌دانند چه اثرات شگفت‌انگیزی دارد که از طبیعت پاک نهفته در وجودش سرچشمه می‌گیرد اما نثر این چنین نیست و به این شأن و مقام والای شعر نمی‌رسد و بهمین دلیل است که هر کسی از خواص و عوام، مرد و زن و کودک با آن سخن می‌گویند.

همچنین از برتری‌های دیگر نظم این است که تنها و تنها با بهترین شعر آواز خوانده می‌شود و کاستی در آن راه ندارد و این نظم است که به آهنگ درست و گوش نواز

آراسته شده؛ زیرا حرکات و سکانات و آواها همگی پس از وزن مناسب و چیدن درست در شعر صورت می‌گیرد و اگر چنین کاری با نثر انجام پذیرد از عهده آن بر نمی‌آید همچنانکه اگر چنین کاری با نظم شود عیب آن آشکار می‌شود و همه می‌دانیم که آواز از احترام خاصی نزد آدمی برخوردار است و تاثیر شگرفی بر روان از خود بجای می‌گذارد و گفته می‌شود که اگر در نوشته‌ای یک بیت شعر وجود داشته باشد آن نوشته زیبا به نظر می‌رسد و کسی نمی‌گوید که شعری به سبب داشتن نثر چقدر زیباست. (توحیدی، بی تا: ۱۳۶/۲)

نیکوست در اینجا به تفاوتی که میان شعر و نظم وجود دارد پرداخته شود:

ارسطو میان شعر و نظم فرق گذاشته است. اصل شعر را در معنی و مضمون آن می‌جوید و صورت شعر را که مقید به وزن و قواعد دیگر نظم است جزء ماهیت آن نمی‌شمارد و معتقد است که بسیاری از سخنان منظوم را که موضوع آنها فی المثل پزشکی و طبیعیات است از جنس شعر نباید بشمار آورد. (خانلری، ۱۳۶۷: ۱۰) البته چنین نمونه‌هایی را به فراوانی می‌توان در ادبیات فارسی و عربی یافت: منظومه ملا هادی سبزواری در فلسفه و حکمت و الفیه ابن مالک در نحو از این جمله بشمار می‌رود.

■ با نگاهی گذرا به مباحث دستوری و بلاغی زبان فارسی و عربی بخوبی می‌توان دریافت که بیش از نود درصد از شواهد و مثال‌های زبانشناسی فقط در شعر وجود دارد و از شعر است که دلیل و برهان استنباط می‌شود؛ منظور این است که دانشمندان، حکیمان، فقها و نحویان و زبانشناسان می‌گویند: «شاعر می‌گوید» یا «این مورد در شعر بسیار است» و یا «در شعر آمده است»؛ و به همین دلیل شاعر صاحب حجت است و شعرش حجت. (توحیدی، بی تا: ۱۳۶/۲)

مسأله نزدیکی شعرا به دربار حاکمان و والیان را نیز نباید از یاد برد. ادوارد براون خاورشناس در کتاب تاریخ ادبیات ایران، به موقعیت خاص شاعر حرفه‌ای در ایران و نیز احتیاجی که در شرایط آن شاعر کار می‌کرده اشاره دارد و می‌گوید: «او اگر می‌خواست پولی بدست بیاورد توجه خود را به اشعار سیاسی و مدحیات معطوف می‌داشت و گاه از هجو- برگردان طبیعی مدح- به عنوان تنوع استفاده می‌کرد. بیان

منظوم بیش از شعر، محصول اصلی کار این شاعران درباری بود و آنان تا حدود زیادی، وظیفه روزنامه نگاران امروز و نیز کار حریفان بزم و ریزه خواران را به خوبی انجام می دادند. شاعر درباری صریحا پول می خواست و برای آن شعر می سرود، همچنانکه شیخ ابوژراعه مُعَمَّری گرگانی (م ۳۲۹)، از شاعران نزدیک به روزگار رودکی، به حامی خود می گوید:

اگر به دولت با رودکی نمی مانم عجب مکن، سخن از رودکی نه کم دانم
یک از هزار که او یافت از عطای ملوک به من دهی سخن آید هزار چندانم
(براون، ۱۳۶۶: ۷۵)

در همین زمینه ذبیح الله صفا بر این باور است که دربار سلاطین کمک شایانی به رشد و بالندگی شعر نمود و خاطر نشان می سازد که اگر این پشتیبانی ها نمی بود شاعر به این مرحله از پویایی فکری نمی رسید. گرچه همین عامل یعنی دربار سبب گردید تا شاعر عاطفه صادق خویش را بروز نهد و تا جایی پیش رود و سخنان و کارهای ساختگی پیشکش ممدوح کند که با حقیقت برابر نباشد. به سخن دیگر شعر از دنیای آماطور به دنیای حرفه ای راه پیدا کرد. وی می گوید: «اگر بخواهیم تاریخ شعر فارسی را بدرستی مطالعه کنیم ناگزیریم نخست بوضع آن در دربارهای سلاطین متوجه شویم؛ زیرا در حقیقت، علاقه امرای ایرانی است که شعر فارسی را احیا کرد و توسعه و رواج بخشید و نگاه داشت. و بعد از آنکه دربارهای مشهور شرق هریک به نحوی حمایت شاعران پارسی گوی را برعهده گرفتند شعر بصورت کاملا رسمی در دربارها راه یافت و شاعران از اعضای لازم دربارها شمرده شدند. برآنان وظیفه و راتبه خاصی می پرداختند و زندگی آنانرا تحت رعایت می گرفتند. در مقابل شاعران موظف بودند در اعیاد و ایام رسمی و لشکرکشی ها قصایدی در تهنیت و مدح و گاه رثاء بگویند».

(صفا، ۱۳۵۷: ۴۸)

▪ با توجه به نکات یاد شده می توان گفت شعراء در پیش روی خود میدان بس بزرگی دارند که سخنوران ندارند و اگر بخواهیم از پاداش های شعرایی که از سوی خلفاء، والیان و امیران در نشست ها و انجمن های ویژه به آنها بخشیده شده سخن

بگوئیم در خواهیم یافت که این پاداش‌ها بیشمار است. و اگر چنین آماری را برای سخنوران استخراج کنیم چیزی پیدا نخواهیم کرد. مردم می‌گویند: اگر سخنوری شعر بسراید چقدر خوب است و نمی‌گویند اگر شاعری توانایی نثر داشته باشد عجب شاعر خوبی است بدلیل بی‌نیازی شاعر از نثر و نیاز سخنور به شعر. (توحیدی، بی تا: ۱۳۶/۲)

رشد و بالندگی شعر و نثر

زرین کوب شرحی بر مبحث اندیشه و گفتار (ارسطو و فن شعر) می‌نویسد و می‌گوید: «خلاصه مطلب این است که شاعر و خطیب هر دو در معانی و مطالبی که دارند مشترکند، چون هر دوشان می‌خواهند امور و اشیا را خردتر یا بزرگتر از آنچه در واقع هستند جلوه دهند و برای این مقصود نیز هر دو شیوه تعظیم یا تحقیر را بکار می‌برند. نهایت آنکه شاعر معانی را طوری در قالب نمایشنامه بیان می‌کند که بدون تصریح خود او امور و اشیا همان طور که منظور اوست جلوه می‌کنند یعنی فی المثل پست‌تر یا برتر، بهتر یا بدتر از آنچه در واقع هستند، اما خطیب برای آنکه امور را آنطور که مرادش است جلوه دهد باید استدلال بکار برد و قوه بلاغت و منطق را بکار اندازد و در ذهن شنوندگان از طریق استدلال و احتجاج و اقناع تصرف نماید». (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۰۱)

ابوحیان توحیدی بر این باور است که هر دو هنر، شعر و نثر مستقلاً در اوج رشد و بالندگیند و هر یک ویژگی‌هایی دارد که از دیگری آنرا مستقل می‌کند. با توجه به این نکته که سرچشمه هر یک از شعر و نثر، همزمان یک جاست و بر همین اساس می‌توان سخن از برتری میان نظم و نثر یا میان متون یکی از آن دو به میان آورد. و بدین جهت روا نیست که یکی را بر دیگری برتری دهیم و هیچیک از این مقدمات یا پایه‌ها را در نظر نگیریم. حتی می‌توان گفت که برتری یکی بر دیگری امری نشدنی است؛ زیرا این دو در برخی جاها با یکدیگر اتفاق و در برخی جاها نیز با هم اختلاف دارند و پایه‌های برتری میان آن دو یکی نیست و بیشتر بر معانی و واژگان تکیه دارد. وی به نقل از ابوسلیمان می‌گوید: «معانی معقول بسیط و ساده‌اند و پیش از اندیشه چیزی اطراف آن دور نمی‌زند. بنابراین هرگاه اندیشه همراه با ذهن مطمئن و درک و فهم دقیق با این معانی برخورد کند آنرا به عبارت باز می‌گرداند و این عبارت گاهی مرکب از وزنی

است که نظم بشمار می‌رود و گاهی نیز مرکب از وزنی است که سیاق کلام است و همه این امور به میزان درستی یا نادرستی، شکل زیبا یا زشت، تالیف پذیرفتنی یا ناپذیرفتنی، ذوق و سلیقه خوب یا بد، شیوه ساده یا دشوار، اختصار مقبول یا مردود، دلیل قاطع یا بی پایه، برهان آشکار یا نامفهوم، در دسترس یا دور از دسترس و قابل شنیدن یا غیر قابل شنیدن باز می‌گردد». (توحیدی، بی تا: ۱۳۸/۲)

وی همچنین می‌افزاید: «بنابراین اگر حقیقت امر چنین باشد که در بالا بر شمردیم پس نثر خوبی‌هایی دارد که نمی‌توان آنرا انکار کرد و نظم نیز خوبی‌هایی دارد که بر کسی پوشیده نیست؛ چه اینکه خوبی‌های نثر در برابر خوبی‌های نظم و بدی‌های نثر نیز در برابر بدی‌های نظم قرار دارد و تنها چیزی که می‌ماند سلامت است و دقت و پرهیز از دشواری یا مواردی که نیاز به تفسیر و شرح و تلخیص دارد. برخی گفته‌اند که بهترین سخن آن است که نیاز به شرح و تفسیر نداشته باشد». (توحیدی، بی تا: ۱۳۸/۲)

در پایان درباره همین موضوع؛ اما با عباراتی دیگر و با مفهومی نزدیک می‌توان چنین گفت: نظم به طبیعت نزدیک‌تر است؛ زیرا در حوزه ترکیبی قرار دارد و نثر به عقل نزدیک‌تر، زیرا از حوزه بسیط است. و ما سخن منظوم را بیش از سخن منثور می‌پذیریم؛ چه اینکه توجه ما به طبیعت بیش از توجه به عقل است. و وزن نیز با طبیعت و حس در آمیخته است و به همین دلیل است که آوردن واژگان نامأنوس در نظم پذیرفتنی است، اما عقل معنا را می‌خواهد و به همین دلیل است که واژه آنچنان برایش مهم نیست و دلیل اینکه معنا به خودی خود مطلوب و مورد نظر است بر خلاف واژه آراسته شده به وزن و همراه با ضرورات شعری، اینست که معنا هرگاه با مشکلی برخورد کند آنچنان به واژگانی که از دست داده است توجه نمی‌کند؛ واژگانی که در حکم لباس یا ظرف برایش می‌ماند، اما عقل با وجود این یک واژه را پس از دیگری بر می‌گزیند و برخی تصاویر و اشکال را می‌خواهد و ممکن است وزنی را بپذیرد و وزن دیگری را رد کند و به همین دلیل سخن بین انواع نثر و گونه‌های نظم تقسیم می‌شود. چنین چیزی را برای طبیعت نمی‌توان در نظر گرفت، بلکه تنها چیزی که به آن تکیه دارد سخنی است که گوش نواز است و بر دل می‌نشیند و با حقیقت و درستی رابطه

دارد و حکمش با دیکته نفس در آمیخته آنچنان که پذیرش نفس به تایید عقل باز می‌گردد.

با وجود این، در نثر سایه‌ای از نظم دیده می‌شود و اگر چنین نباشد سبک و شیرین نمی‌گردد و در نظم نیز سایه‌ای از نثر به چشم می‌خورد که اگر چنین نباشد اشکال آن از یکدیگر باز شناخته نمی‌شود، اوزان و شیوه‌های آن دلنشین نمی‌گردد و روابط و پیوندهای آن با یکدیگر یکسان نمی‌شود. (توحیدی، ۱۹۸۹: ۱۹۶-۱۹۷)

سپس ابو حیان این مسأله را چنان به پایان می‌رساند که معلمش در پایان به آن اشاره داشت و در واقع با وی هم رأی می‌شود: «بطور کلی بهترین سخن آن است که واژگانش ساده و روان، معنایش دلنشین و پر رونق باشد و در شکل نظم چنان باشد که گویی نثر است و در شکل نثر چون نظم؛ شنیدنی باشد و تازه و دست نیافتنی، و هرگاه عاشقی آنرا بخواند در آسمان اوج بگیرد. به دیگر سخن: سخنی باشد که هر کسی توان گفتن آنرا نداشته باشد». (توحیدی، بی تا: ۱۴۵/۲)

نتیجه

همانگونه که پیشتر گفته شد ادبیات هر ملتی به جهت گستردگی زمینه‌های آن در موضوع، اهداف و اغراض، فرصت مناسبی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد تا برای پژوهش و دستیابی به یافته‌های نو، از زاویه دید خود در ژرفای جنبه‌های وجودی آن فرو روند. گستردگی ادبیات موجب گردیده تا ادباء خود نیز راه مشخصی را اختیار کرده و در همان راه تا مرز پختگی و استادی گام بردارند. یکی از این دیدگاهها؛ نگاه حرفه‌ای به ادبیات، بویژه شعر است.

بر کسی پوشیده نیست که اصل سخن به صورت ساده است و از این سخن ساده است که سخن مرکب شامل شعر و نثر فنی گرفته می‌شود و در زمره هنرهای هفتگانه بلکه اولین هنر از هنرهای هفتگانه جای می‌گیرد. پس هر دو از یک ریشه بوده و متکی به سخن ساده‌اند.

بنابراین می‌توان پیوندی شایسته میان نظم و نثر برقرار کرد، یعنی با توجه به نیاز هر یک به دیگری، آن دو را در یک چیز ادغام کرده و هر یک را طوری قرار داده که از پایه‌های دیگری و خوبی‌ها و زیبایی‌های آن به شکل زیبایی استفاده کند. و هر چقدر نثر به عناصر شعری آراسته باشد بهتر و زیباتر می‌گردد و هر چقدر شعر از حیث روانی، سادگی و آسانی به نثر نزدیک‌تر باشد از رونق و زیبایی بیشتری بهره‌مند می‌گردد و بر هر دوی آنهاست که بدور از پیچیدگی نفرت‌زا و سادگی خسته‌کننده، معنا را به مخاطب برسانند.

اما اگر به سخنان هر یک از این بزرگان که در مقاله آمد دقت کنیم درخواهیم یافت که آنها هرگز حکم به برتری قطعی یکی بر دیگری یا ناتوانی یکی از آن دو در مقایسه با دیگری نداده‌اند؛ زیرا همانطور که گفته شد بن مایه نظم و نثر یکی است و ساخت سخن به دو شیوه مستقل در تئوری و جدا ناپذیر در عمل انجام می‌پذیرد که هر شیوه خوبی‌ها و بدی‌هایی دارد؛ و هر چقدر صاحب سخن بتواند به هنگام ترکیب کاستی‌ها را برطرف کند و خوبی‌ها را بیشتر بکار ببرد، به همان اندازه زیبایی و آراستگی هر یک از شعر یا نثر افزایش می‌یابد. به همین دلیل گاهی در نثر چیزهایی دیده می‌شود که می‌توان آنرا بر شعر برتری داد و همچنین است شعر.

به هر روی شعر و نثر جداگانه در اوج رشد و بالندگیند و هر یک ویژگی‌هایی دارد که از دیگری آنرا مستقل می‌کند؛ با توجه به این نکته که هر دو همزمان بر پایه‌های یکسانی استوارند که بر اساس آن می‌توان برتری میان نظم و نثر یا میان متون یکی از آن دو برقرار کرد. و بدین جهت روا نیست که یکی را بر دیگری برتری داد و هیچیک از این مقدمات یا پایه‌ها را در نظر نگرفت. حتی می‌توان گفت که برتری یکی بر دیگری امری نشدنی است؛ زیرا این دو در برخی جاها با یکدیگر اتفاق و در برخی جاها نیز با هم اختلاف دارند و پایه‌های برتری میان آن دو یکی نیست و بیشتر بر معانی و واژگان تکیه دارد.

پی‌نوشت

کتاب «فن شعر» ارسطو و شب بیست و پنجم از کتاب «الإمتاع و الموانسة» و مقابسه شصتم از کتاب «المقاسبات» ابو حیان توحیدی و جزء نخست از کتاب «صبح الأعشى في صناعة الانشاء» قلقشندی به موضوع نظم و نثر اختصاص دارد اما در کنار آن دیدگاه‌های بزرگانی چون جلال الدین همایی، ملک الشعراء بهار، ادوارد براون، دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر ذبیح الله صفا نیز آورده شده است.

منابع

نهج البلاغه

براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، انتشارات مروارید، چ سوم، ۱۳۶۶.

توحیدی، أبو حیان، الإمتاع و الموانسة، به تحقیق؛ أحمد أمين وأحمد الزین، بیروت، دار مکتبة الحياة، بی تا.

توحیدی، أبو حیان، المقابسات، به تحقیق؛ محمد توفیق حسین، بیروت، انتشارات دار الآداب، ۱۹۸۹م. خطیبی، حسین، فن نثر در ادب فارسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۹۰. خفاجی، ابن سنان، سر الفصاحة، شرح و تصحیح: عبد المتعال الصعیدی، مصر، انتشارات محمد علی صبیح، ۱۹۶۹م.

رستگار فسایی، منصور، انواع نثر فارسی، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۱. زرین کوب، عبد الحسین، ارسطو و فن شعر، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۶.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، تهران، نشر آگاه، چ هفتم، ۱۳۷۸. صفا، ذبیح الله، گنج سخن، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۷. قلقشندی، أبو العباس أحمد بن علي، صبح الأعشى في صناعة الانشاء، جزء نخست، مصر، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی تا.

القرطاجنی، حازم، منهاج البلغاء وسراج الأدباء، به تحقیق: محمد الخوجه، بیروت، انتشارات دار الغرب الإسلامي، چ ۳، ۱۹۸۶.

گلبن، محمد، بهار و ادب فارسی، تهران، امیرکبیر، ج ۱، چاپ ۱، ۱۳۷۰.

ناتل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، تهران، انتشارات توس، چ ۲، ۱۳۶۷.

همایی، جلال الدین، صناعات ادبی، تهران، موسسه مطبوعات علمی، بی تا.